أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

والحمدلله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا ابى القاسم، محمّد، و على الطيبين الطاهرين و اللّعنة على اعدائهم أجمعين‌

 در جلسات گذشته، اگر نظر شریف رفقا باشد، صحبت از كیفیت ریاضات شرعیه و ضرورت آن در رسیدن به مطلوب و عبور از مراتب نفس در هر رتبه و در هر مرحله‌ای بود و استطراداً[[1]](#footnote-1) صحبت از بیان امام سجاد علیه‌السّلام بود در دعای ابوحمزه ثمالی كه راجع به كیفیت تصور گناه در این فقرات نسبت به امام معصوم علیه‌السّلام صحبت‌هایی شد و مطلب هم به اتمام رسید، حال قبل از پرداختن به همان مطالب قبل و ادامه بحث لزوم ریاضات شرعیه به نتیجه بحث گذشته، در حدود چند دقیقه‌ای می‌پردازیم و اكتفا می‌كنیم و بعد به آن مطالب قبل و مسلسل ادامه می‌دهیم.

 در كلام امام سجاد علیه‌السّلام، همان طوری كه نظر رفقا هست، عرض شد كه امام علیه‌السّلام در حیثیت وجودی خود آن حقیقت گناه و ابتعاد را می‌یابد و در مقام تخاطب با پروردگار هیچ گاه نظر امام علیه‌السّلام به عنوان ولی كامل و عارف كامل به حقایق توحیدی نمی‌تواند نگاه فرد مستغنی و مستقل و مقابل با مقام ربوبی باشد، درست برعكس آن چه كه ما در مواجهه با ملائكه رقیب و عتید و حساب و كتاب و مقام مخاطبه با پروردگار ما خود را در نظر می‌آوریم و برای خود حساب و كتابی مطرح می‌كنیم.

 عارف كامل در هر موقعیتی كه هست همیشه آن جنبه عبودیت را و جنبه مسكنت را در خود می‌بیند و این دیدن همان طوری كه عرض شد یك دیدن اعتباری و تحمیلی نیست، مانند آن چه را كه افراد عادی در ارتباطات خودشان یك همچنین حالاتی به خود می‌گیرند، افرادی كه فرض كنید كه در یك حال و هوای دیگری هستند بعد در ارتباط با افراد و در ارتباط با اشخاص چهره عوض می‌كنند، همان طوری كه انسان، خوب وقتی كه در منزل هست كیفیت لباسش فرق می‌كند تا وقتی كه می‌خواهد بیاید بیرون. در منزل لباس راحت می‌پوشد، پیراهن می‌پوشد، شلوار می‌پوشد یا نمی‌خواهد بپوشد هر چی بالاخره هر كسی بر طبق آن چه را كه مقتضی برای او پیش می‌آورد نوع لباس را در منزل انتخاب می‌كند ولی دیگر وقتی كه می‌خواهد بیاید بیرون، حساب و كتاب منزل را در بیرون پیاده نمی‌كند، دیگر كت و شلوار می‌پوشد یا مثل ما عبا وعمامه سرش می‌گذارد، تازه در خود كیفیت مجالس هم نوع لباس را انتخاب می‌كند، در مجلس فرض كنید كه جشنی باشد، سروری باشد، عروسی باشد، لباس‌های تیره معمولًا نمی‌پوشند.

 نمی‌دانم این لباسهای تیره كه رسم شده داماد لباس سیاه بپوشد، سورمه‌ای بپوشد، برای چه می‌پوشند؟ اینها خوب نیست، اثر خوبی ندارد، در فضای مجلس چون خود لباس هم تأثیر دارد، البته بحثش را بعد خواهیم كرد، در بعد از مسئله كیفیت تغذیه این مسئله هست، كه لباس باید لباس روشن باشد لباس سفید

 باشد، لباس كاملًا نشاط آور باشد، آن در حال و هوا تأثیر دارد، لباس تأثیر دارد، مسئله لباس مسئله آسانی نیست، در بعضی از مراتب، بزرگان دستوری كه برای شاگردان یا تلامذه خود می‌دادند نوع لباس را هم تعیین می‌كردند كه باید لباسی كه می‌پوشید چه رنگی باشد، جنس لباس چه باید باشد، همین طوری كشك نیست، همین طوری كه فرض كنید كه انسان هر چیزی را بپوشد و بعد هم خلاصه توقع بعضی از مطالب را داشته باشد، نه!

 پوشیدن لباسهای تیره به طور كلی خوب نیست و صحیح نیست، لباس باید روشن باشد و آن روشنی لباس، خودش هم در محیط و هم در خود شخص، این تأثیراتی دارد. همین طور در پوشش، پوششی كه فرض كنید كه خوب هست برای خانمها، البته خوب رسم است فعلًا كه در این جا پوشش چادر است و چادر هم چادر سیاه است دیگر طبعاً؛ ولی پوشش انحصار به چادر ندارد، پوشش یعنی حجابی كه حجم بدن را بتواند مخفی كند و موجب جلب توجه نباشد. این پوشش، پوشش اسلامی است نه آن چه را كه ما مشاهده می‌كنیم در بیمارستانها و امثال ذلك كه همین پوشش، همین لباس‌های سفیدی است كه حجم را نشان می‌دهد، صحیح نیست، نباید، ولی همان اشكال ندارد همان پوشش سفید به نحوی باشد كه به صورت یك حجاب كاملًا شرعی و كاملًا اسلامی باشد. و چه اشكال دارد خوب فرض كنید كه همه زنها پوششی داشته باشند در شوارع و در ملأ عام با پارچه‌ها و با لباسهای روشن منتهی نه لباسهای روشنی كه جلب نظر بكند، و حتماً دلیلی بر لباسهای تیره و تار بودن نیست و صحیح هم نیست حتی در مجالس عزا هم همین طور است، در مجالس عزا هم پوشیدن لباس سیاه صحیح نیست.

 برای مجالس ترحیم یا به قول امروزی‌ها بزرگداشت، خیلی بزرگداشت، حالا می‌گوییم ترحیم ما قدیمی هستیم می‌گوییم ترحیم، حالا امروزی‌ها بزرگداشت می‌گویند، چیزهای دیگر می‌گویند، نمی‌دانم چیزهایی كه درآمده در این مجالس ترحیم دلیلی ندارد كه فرض كنید كه صاحب عزا لباس سیاه بپوشد، برای چه لباس سیاه بپوشد؟ لباس سیاه به طور كلی مكروه است. فقط آنی كه از این استثناء شده است یكی عباء است، یكی هم عمامه؛ والّا لباسهای دیگر مكروه است و حتّی در نماز انسان نباید لباس سیاه بپوشد.

 مرحوم آقا و بزرگان در منزل وقتی كه نماز می‌خواندند عبای سیاه حتی نمی‌انداختند، عبایشان عبای سفید بود، زرد بود، و نوع لباس تفاوت داشت در منزل و سایر جاها، حتی در مجالس جشن و اینها عبایشان فرق می‌كرد با سایر مجالس دیگر.

 چرا بایستی كه لباس سیاه باشد، لباس، لباس عادی باشد، خوب از دنیا رفته كه رفته! خدا رحمتش كند، انسان باید طبق دستور حركت كند، دستوری كه نداریم كه بله در موقع وفات به اصطلاح دوستان این حكم استثناء می‌شود، اگر باشد خوب اشكال ندارد ولی نداریم، استثناء نداریم! حتی درباره ائمه لباس سیاه ما نداریم كه مستحب است انسان به خاطر اینكه عزا نشان بدهد، حزن خود را نشان بدهد در شهادت ائمه علیهم‌

 السلام لباس سیاه باشد! نه، لباس سفید باشد، چه اشكال دارد؟ فقط درباره سیدالشهدا این كراهت برداشته شده است، آن هم نه اینكه مستحب است و خوب است و باید باشد. در عزای سیدالشهدا علیه‌السّلام، پوشیدن لباس سیاه اشكال ندارد، منظور از اشكال ندارد یعنی كراهت ندارد ولكن لباس سفید هم انسان بپوشد، نه، این هیچ اشكالی ندارد و بالطبع به سنت عمل كرده.

 بله، زدن چیزهای سیاه، پارچه سیاه، علامات سیاه، نه سیاه مطلق، حالا در آن سیاهی باشد، این اشكال ندارد همان طوری كه سنت بوده، در سیره ائمه علیهم السلام بوده، حضرت زینب سلام اللَه علیها دستور دادند، در موارد متعدد، در قضیه اربعین، در زمانی كه در شام بودند، در وقتی كه به مدینه آمدند و همین طور در سنت سایر ائمه، پس از واقعه عاشورا، مثل امام سجاد، امام صادق، امام رضا علیه‌السّلام، ما می‌بینیم كه دستور دادهاند این پارچه‌های سیاه در منزل قرار بدهند، كه حكایت از عزا باشد ولی خودشان لباس سیاه نپوشیدند و لباس تیره، البته باید لباس، لباس تیره باشد در موقع عزا یعنی تیره‌تر باشد، انسان خوب طبیعی است كه باید یك مقداری فرق بگذارد بین مجلس فرح و سرور امام علیه‌السّلام و مجلس عزای امام، اما نه اینكه سیاه باشد، ما دستور برای سیاه نداریم و دأب بزرگان هم بر این نبوده است! درست؟! لباس باید لباس عادی باشد.

 من یك وقتی كه در مشهد مشرف بودیم در همان زمانها، آمدم منزل مرحوم آقا، دیر آمدم، صبح قرار بود خود بنده هم بروم صحبت كنم، دیر آمدم، وقتی كه آمدم لباسم تیره بود یعنی از آبی مقداری تیره‌تر بود و عبایم كه خوب عبای سیاه بود، ظاهراً! ایام پاییز هم نبود و هوا هم یك قدری مثل اینكه خنك و سرد و اینها بود. قبل از اینكه بخواهیم برویم و وقت سخنرانی بشود، مرحوم آقا گفتند: برگرد منزل و لباست را عوض كن، بلند شو هم برو عبایت را عوض كن و هم برو لباست را عوض كن. ما خلاصه آمدیم و یك قبای عادی دیگری پوشیدیم. خوب این قدر بزرگان تكیه داشتند بر این!

 این كه می‌گویند برو لباس را عوض كن بیا، یعنی همین وجود لباس در قامت یك خطیب در فضای معنوی مجلس تأثیر دارد، خیال نكنید مسئله همین طوری است! نه، بعنوان یك مسائل عادی، خوب حالا این طور باشد بهتر است! نه، یك واقعیتی پشت قضیه است، یك حقیقتی پشت قضیه است و این را هم خدمتتان عرض كنم وقتی كه لباسم را عوض كردم حالم هم عوض شد، این هم دیگر به اصطلاح شاهد بر صحت این مسئله.

 پس ببینید این مطالبی را كه فرمودند مطالب بیخود نیست! اینها روی حساب و كتاب گفته شده. حالا این نسبت به مسائل عادی تا اینكه حالا برسد به یك مسائل دیگر كه فرض كنید كه در انجام دادن مثلًا فلان عمل، انسان باید دارای چه لباسی باشد، در ذكر فرض بكنید كه هر ذكر خاصی یك لباس خاص دارد، یك جایگاه خاص دارد، اینها مطالبی است كه اگر توفیق پیدا كردیم انشاءاللَه در جایگاه خود، در وقت خودش به این مطالب خواهیم رسید. ما حتی در بیرون هم لباس عوض می‌كنیم، بالاخره این تفاوت می‌كند، انسان در هر وضعیتی یك جور است، یك قسم است، حالا اگر فرض بكنید كه قرار باشد انسان با همان وضعیتی كه در

 منزل است با همان وضعیت هم بیاید بیرون، البته خوب بعضی‌ها این كار را می‌كنند و در همه جا و در سایر جاها هم دیده شده و افتخار هم می‌كنند. این به خاطر روشن فكری است كه این قدر روشن شده دیگر اصلًا تمام وجودش شده نور محض و دیگر اصلًا حجابی نمی‌بیند، اصلًا غیری نمی‌بیند، اصلًا فرض كنید كه دیگر نامحرمی نمی‌بیند! این روشنفكری خیلی زده به اینجا كه به صورت مادرزاد در خیابان‌ها ظاهر می‌شوند و در ملأ عام ظاهر می‌شوند، مادرزاد ظاهر می‌شوند، این هم یك جور روشنفكری است!

 علی كل حال، خب انسان بایستی كه تفاوت بگذارد. انسان نسبت به موقعیت‌های مختلف می‌بینیم كه حالات مختلفی می‌گیرد، فرض كنید كه یك آدمی كه خیلی منافق است و اهل هزارتا كلك و نفاق و حقه بازی است ولیكن وقتی كه با انسان برخورد می‌كند با یك قیافه خیلی مظلومانه و تركیب كلمات متواضعانه كه آدم می‌گوید به به سلمان را گذاشته در یك جیبش و ابوذر را هم در آن جیبش و خلاصه این دیگر صدر بهشت جایش است! ولی دیگر نمی‌داند آن تو چه خبر است و پدرسوخته از آن نمره یك‌هایی است كه دو ندارد، حالا به این كیفیت و این وضعیت ظاهر شده، این تئاتر است! این هنرپیشگی است، هنر، یعنی از یك قالب انسان به قالب دیگر منتقل بشود و آن شخصیت اول را بگذارد و به شخصیت دوم در بیاید، در ملأ به صورت دیگری در بیاید، خوب اینها به این نحوه و این كیفیت ولی ما می‌بینیم كه در واقعیت چیز دیگر است. واقعیت تفاوت می‌كند.

 ما در مقابل پروردگار در یك واقعیتی قرار داریم، آن واقعیت ما عبارت است از احساس استقلال، احساس خودیت، احساس یك وجود مستقل، احساس یك وجودی كه برای خودش حساب باز كرده، برای موقعیت خودش، برای زحماتی كه كشیده، برای مراتبی كه به دست آورده، برای اطلاعات و علوم و حرف و فنونی كه تحصیل كرده است، جایگاهی برای خودش فرض كرده است و این قضیه در حركاتش پیدا است، در سكناتش پیدا است، در مواجهه با مردم كاملًا مشهود است، در موارد مختلف، در سلكات لسان این معنا كاملًا ظهور پیدا می‌كند، موقعیتش، وضعیتش، دو نفر به او سلام می‌كنند، دیگر نمی‌فهمد كی هست، بابا تا دیروز كسی جواب سلامت را نمیداد، حالا فرض كنید كه خیال كرده خبری است! اینها مال چیست؟ این مال این است كه آن جایگاهی كه این در نفس دارد، جایگاه واقعی او كه فعلًا وجود دارد، جایگاه عناد و استكبار است نه جایگاه عبودیت؛ و اگر جایگاه عبودیت باشد در موارد مختلف نباید تفاوت كند، در فراز و نشیب‌ها، نباید مسئله اختلاف پیدا كند.

 عبد، عبد است در قبال مولا، چه در منزل مولا، چه بیرون از منزل مولا، چه مورد تخاطب مولا، چه پشت سر مولا و چه جلویش، عبد، عبد است و بنده، بنده است. در هر حال تفاوتی نمی‌كند، چون خود را عبد می‌بیند، هیچ گاه نشده یك بنده نظر استقلالی در خودش بیاندازد، شرائط به او اجازه نمی‌دهد، مسائل به او اجازه نمی‌دهد، شاید اگر شرایط تغییر پیدا كند آن هم به همان بلیه گرفتار بشود و موقعیت خود را فراموش‌

 كند، این احساس واقعیت مطلب بسیار مهمی است كه در جلسه قبل دیگر من نتوانستم ادامه بدهم، دیگر حالم اقتضا نكرد و این مطلب ناتمام ماند.

 ببینید ما در آن موقعیت واقعی كه قرار داریم موقعیت ما موقعیت استكبار است، دروغ می‌گوییم آقا ما كسی نیستیم، صاف بی رودربایستی دروغ می‌گوییم، دروغ می‌گوییم كه آقا ما در قبال پروردگار چیزی نیستیم، دروغ می‌گوییم كه هر چه هست‌ وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَه‌[[2]](#footnote-2) نه این حرفها نیست، البته دروغ داریم تا دروغ، بعضی‌ها خوب صد درصد است، بعضی‌ها هفتاد درصد است، بعضی‌ها شصت درصد است، بعضی‌ها سی درصد است، تفاوت دارد! این كه عرض می‌كنم دروغ می‌گوییم بخاطر اینكه خواستم خیلی صریح صحبت كنم، دیگر در لفافه و پرده و اینها نباشد، نه، بالاخره مراتب مختلف در اینجا فرق می‌كند، از حالات و سكنات همه ما هم پیدا است، از وضعیت ما پیدا است، انشاءاللَه در راه صلاح هستیم، باید در راه صلاح باشیم. اگر نباشیم كه خوب اینجا نمی‌آییم و از این مطالب بحث نمی‌شود، صحبت نمی‌شود، برای همه این راه باز است، منتهی خوب بعضی از افراد این راه را انتخاب نمی‌كنند و راه دیگری را انتخاب می‌كنند، خوب طبعاً این مطالب به گوش نمی‌رسد و جور دیگری می‌رسد ولی نه، واقعاً انسان اگر در راه صلاح باشد این خودش افتخار است، افتخار است، بیاید دروغ خودش را به صدق تبدیل كند، افتخار است كه بیاید نفاق خودش را به صفا و خلوص تبدیل كند! افتخار است كه بیاید آن مكر و حیله‌های نفس را و آن خصوصیات نفسانی و تمایل و میل به مسائل دنیا را به تمایل و اتكا و ركون بر حقایق عالم آخرت بخواهد برگرداند، این افتخار است واین افتخار نصیب كسی نمی‌شود و واقعاً باید به فكر بود و متوجه بود كه انسان را از دست ندهد كه فرصت «فأغتنم الفرص فانها تمرّ مرّالسحاب» از فرصتها باید استفاده كنید! مغتنم بشمرید كه فرصت مانند ابر می‌آید و می‌رود بدون اینكه زمینی از فیضان بارش آن ابر بخواهد بهره‌مند بشود این فرصتها را باید غنمیت شمرد.

 فلهذا اگر ما بخواهیم به خودمان نظر كنیم این حقیقت را می‌یابیم كه هر كسی به یك اندازه می‌تواند تا حدودی به این مطلب برسد، این خیلی مشكل نیست، انسان می‌تواند در خودش یك گردشی بكند، می‌تواند در خودش تمرینی بكند، می‌تواند یك نگرشی در خود ایجاد بكند، این واقعیت وجود دارد كه ما در قبال حقایق توحیدی جبهه گرفته‌ایم، ما در قبال مسائل ربوبی به تقابل برخاستیم، ما در قبال مطالب واقعی و مطالب حقیقی رودررو هستیم، البته میزان تفاوت می‌كند، عرض كردم تمام مسائلی كه بزرگان برای مراقبه و تزكیه و امثال ذلك می‌دهند برای رسیدن به این قضیه است، كه كم كم آن تقابل به مرافقت تبدیل بشود و آن انانیت به عبودیت برگردد و آن استكبار به تواضع در قبال عالم هستی و در قبال اراده ربوبی مبدل بشود، همه مسائل برای این است و هر كسی به هر مقدار كه جلو رفت و به هر مقدار كه گوشش را باز كرد، نه بست به جای بازكردن به آن مقدار.

 بعضی‌ها در صحبت‌هایی كه می‌شود فرض كنید كه گوش را باز می‌كنند تمام، بعضی‌ها نیمه نیمه،

 بعضی‌ها در جای جای مختلف دارد، یك جا می‌رساند دستشان را می‌گیرند، آقا این طوری، خود من هم نمی‌شنوم، بعضی‌ها در یك جا كه می‌رسند می‌بیند با مطالب آنها موافق است نه تنها چهار تا گوش بلكه همه جایشان را باز می‌كنند كه مطالب را بهتر و درست بشنود چون می‌خورد با آن چه را كه به دنبالش هستیم و منطبق است، خلاصه بایست در این راه رفت، خلاصه راه این است و مسیر هم همین است و باید انسان به این مسائل توجه كند و دقت كند، این واقعیتی كه در ما است همین است، یعنی واقعیتی كه در ما هست عبارت است از یك واقعیت فرد مستقل و حق بجانب! و هر غلطی هم بكنیم آن را حق جلوه می‌دهیم و آن را موافق با رضای خدا و منطبق با تكالیف اسلامی ارائه می‌دهیم گرچه صد در صد باطل باشد. این واقعیتی است كه در ما قرار دارد و قابل انكار نیست و بزرگان هم برای گوشزد به این مسئله و هشدار به همین مطلب آمده‌اند، بزرگان، انبیاء، ائمه، اولیاء، عرفا، اینها همه برای دست گذاشتن روی همین نقطه آمده‌اند و برای اشاره به همین منقصت كه موجب وبال و هلاكت است، هلاكت، حالا شصت سال عمر كند و هفتاد سال عمر كند ولی بیچاره همین جور در غفلت است و دارد روز را به روز دیگر تبدیل می‌كند و در آن انانیت می‌ماند و خود را محق جلوه می‌دهد و اعلان می‌كند كه من محقم و بقیه در باطلند، درست؟

 خوب، این واقعیت كه در همه ما وجود دارد، واقعیت استكبار است. با همین واقعیت ما با خدا مقابله می‌كنیم و تخاطب می‌كنیم و عرض حال می‌كنیم گرچه دروغ بگوییم و گرچه بگرییم و گرچه در مقام تواضع سر را پایین بیاندازیم و حالت عبودیت بگیریم. این واقعیت نیست این تئاتر است، این دومی تئاتر است، این دومی هنرپیشگی است، نمازی كه می‌خوانیم هنرپیشگی است، روزه‌ای كه می‌گیریم هنرپیشگی است، زیارتی كه می‌خوانیم، می‌رویم جلوی امام رضا علیه‌السّلام می‌ایستیم زیارت امین اللَه می‌خوانیم، زیارت مخصوصه می‌خوانیم، سرمان را پایین می‌اندازیم، حالت گریه می‌گیریم، خوب پدر سوخته تو كه داری این را الآن می‌خوانی پس چرا دروغ گفتی؟ بیرون حرم دروغ داشتی می‌گفتی، حالا آمدی؟ امام رضا در كمرت بزند. درست؟

 این گریه‌ها از كجا در می‌آید؟ این اوه اوه كردن از كجا در می‌آید؟ این تواضع از كجا در می‌آید؟ امام رضا گفته دروغ بگو؟ امام رضا گفته كه كلك بزن؟ امام رضا گفته با حقه بازی سر مردم كلاه بگذار؟ این را گفته؟ حالا پاشو بیا توی حرم به جای زیارت امین اللَه از اول تا آخر مفاتیح را دوره بكن! چه فایده دارد؟ فایده‌ای ندارد، این حالت دوم است، این شخصیت دوم، شخصیت دومی‌كه جایگزین شخصیت اول شده ولی امام رضا كه گول نمی‌خورد، كی را داری گول می‌زنی؟ تو امام رضا را مانند خود پنداشتی كه این حالت را گرفتی و الّا از خجالت مشهد كه سهل است، حرم كه سهل است، مشهد كه سهل است، پایت را در ایران هم نمی‌گذاشتی، بیچاره بدبخت، حالا بلند شوی بیایی در حرم؟! نه امام رضا را شناختی كه اگر امام رضا را می‌شناختی از خجالت آب می‌شدی و در زمین مثل یك قطره فرو می‌رفتی، درست؟

 پس این حالت، حالت چیست؟ این حالت، حالت نفاق است، حالت خیمه شب بازی است، حالت هنرپیشگی است واین مسئله برای همه هست، همه، همه افراد در هر مرتبه‌ای كه هستند و در هر موقعیتی كه هستند تفاوتی نمی‌كند، ما سر آنها را نمی‌توانیم كلاه بگذاریم، سر خودمان را چرا! از این كلاه‌ها زیاد می‌گذاریم و گذاشتیم و خواهیم گذاشت ولی دیگر به قول مرحوم آقا با همه بله و با ما هم بله؟!

 یك قضیه‌ای بود كه تعریف كردم یك دفعه برای رفقا، بله، ایشان بعد فرمودند، بعد از آن جریان با خودمان گفتیم، رو به آن شخص كردیم ولی نگفتیم، اسم نیاوردیم، كه با همه بله با ما هم بله، آخر ما كه دیگر ... دست شما درد نكند، اگر این است پس دیگر قضیه صورت دیگری خواهد گرفت.

 حالا اگر با همه بله، دیگر با امام رضا كه نمی‌شود گفت بله یا فرض كنید با سید الشهداء، امام حسین و أمیرالمؤمنین وملائكه و اینها خلاصه، با اینها دیگر نمی‌شود كه آدم ... اگر آدم بخواهد با آنها این چنین رفتار كند معلوم می‌شود آنها را هم نشناخته، اگر می‌شناخت كه این جوری نمی‌كرد، این رفتار را نداشت و این خصوصیت را نداشت! پس وضعیت ما این است. منتهی با همین كیفیت ما می‌آییم دعای كمیل می‌خوانیم. در دعای كمیلمان گریه می‌كنیم، صدامان را بالا می‌بریم.

 عرض كردم خدمتتان، دعای كمیلمان را هم كه گفتم. یك جا بودیم، زیارت رفته بودیم، زیارت حضرت زینب، همین امسال تابستان رفته بودیم، مشرف شده بودیم، شب جمعه رفته بودیم، دیدیم یكدفعه گروهی می‌خواهند بیایند دعای كمیل بخوانند در صحن و بعد هم عكس بگیرند، فیلم بگیرند، عكس بگیرند نشان بدهند، آن آقا هم هی پشت بلندگو می‌گفت: آقایان بیایید، عكستان را نشان می‌دهند درتلویزیون! قرار است امشب یا دیگرخلاصه فردایش یا همان موقع قرار است نشان بدهند. خلاصه یكی یكی جمع می‌شدند. بعد یكدفعه دیدیم كه جمعیت آمدند و زیاد هم آمدند و خلاصه آمدند و نشستند، حالا وقتی كه می‌خواهد دعا بخواند باید رو به قبله بنشیند و دعا بخواند دیگر، اینها با این آقا نشسته بود و جمعیت همه پشت به قبله به آن طرف، می‌گفتند چون دوربین گذاشته چون دوربین در این وضعیت است، نمی‌توانیم دوربین را عوض كنیم لذا استثناءً دعا پشت به قبله عیب ندارد، بخاطر دوربین، خیلی مثل اینكه اخلاص دعا آنچنان رفته بود، از گنبد هم گذشته بوده و مثل اینكه عرش خدا را سوراخ كرده بود، خلاصه این اخلاص ...! آدم برای این اخلاص باید جان بدهد، عرض كنم كه وقتی كه می‌بیند واقعاً چون قضیه نور و از این تشكیلات دوربین و این چیزها، مقتضی نیست كه شما برگردید! حالا استثناءً امشب پشت به قبله بخوانید ولی بدانید كه باید دعای كمیل را رو به قبله خواند و هی می‌گفت؛ یعنی دو دفعه گفت كه حالا ما رو به قبله نیستیم به خاطر این محذور است، آنهم چه محذوری!! دعای رو به قبله كه مستحب است! این محذورها گاهی جلوی واجب را هم می‌گیرند، نه تنها جلوی مستحب گاهیجلوی واجب را هم می‌گیرند، محذور محذور است دیگر، بالاخره در هر جایی نفس برای ارائه خودش دلیل می‌آورد! بله و شب جمعه است، شعائر است و نمی‌دانم! بله، بله، بعد هم پخش می‌شود و همه می‌بینند و این خوب هر چه بهتر! آقایی كه دارد می‌خواند و صدایش را هم بالا می‌برد و در

 دوربین هم نگاه می‌كند كه اینها خلاصه، موقعیت این بهتر جا بیافتد و افراد هم ببینند. و بعد این باعث می‌شود كه حالا رو به قبله هم نشد كه نشد. پشت به قبله هم باشد، ملائكه كه می‌شنوند خوب یكخرده بیشتر داد می‌زنیم كه بهتر بشنوند! خوب اینها هم می‌شنوند و مشكلی دیگر در این صورت نیست، التفات كردید؟! اینها همه به خاطر آن چهره واقعی است، آن چهره واقعی كه هی در دعای كمیل می‌گفته یا ربِ یا رب و اوهو اوهو هم می‌كنیم، كشكی است! همه خیال می‌كنند راستكی داری گریه می‌كنی و به اندازه بال پشه هم در چشمات اشك نیست، درست آن اوهو اوهوها الآن خودش را نشان می‌دهد، حالا كه اگر بایستی رو به قبله بنشینی، نه، چون دوربین وضعیتش، وضعیتی نیست كه من بتوانم بنشینم، از خیر رو به قبله گذشتم و به وصال دوربین برسم، آن را عشق است، حالا او به قبله و غیر قبله، بر هر كسی كه قبله آورده فلان، من فعلًا باید به این قضیه بخواهم برسم، آن چهره واقع، هان، ببینید تمام شد! همین كه شما دیدید، خداحافظ! معطل نكنید، معطل كنید باختید، تا نگاه می‌كنی این نمی‌خواند، این با آن حساب و كتاب نمی‌خواند، این با آن برنامه نمی‌خواند، تمام شد.

 البته این كه عرض می‌كنم تمام شد نه اینكه زود تمام كنید! نه، انسان می‌رود تذكر می‌دهد، موعظه می‌كند و شاید مثلًا اشتباه كند و شخص برگردد نه اینكه مطلب را تمام شده بداند ولی وقتی كه ببیند نه، خلاصه شخص یك آدمی‌است كه افتاده در این ریل، قطارش در این ریل افتاده، دیگر باید خودش بداند كه مطلب از چه قرار است، این مسئله، مسئله‌ای است كه انسان با آن برخورد می‌كند، یعنی وقتی كه انسان با خدا برخورد می‌كند، در حال نماز با آن چهره واقعی خودش برخورد می‌كند نه با عبودیت‌ها، وقتی كه انسان دعا می‌خواند، با آن چهره واقعی چون عوض نشده با همین، درست؟!

 حالا امام علیه‌السّلام، ولی خدا، آنها چهره واقعیشان چیست؟ آن چهره واقعی كه در خود دارند و در خود می‌بینند، آن چهره واقع، آیا همانی است كه ما می‌بینیم، ما عالمیم، ما دانشمندیم، ما دارای موقعیت و اعتبار هستیم، ما این قدر مرید داریم، ما این قدر رفیق داریم، ما این قدر صیت و شهرت داریم و معروفیت داریم، الآن همه دنیا ما را می‌شناسند، عكس ما در همه تلویزیون‌های دنیا و همه جا پخش شده، همه به ما یك نظر دیگر می‌كنند، هان؟! امام هم این جوری با خدا دعای ابی حمزه می‌خواند؟ این جوری دعای كمیل می‌خواند؟ آن أمیرالمؤمنینی كه دعای كمیل می‌خواند، آن أمیرالمؤمنین در مقام تخاطب با پروردگار آیا مسئله حكومت خودش را به رخ خدا می‌كشاند؟ به عنوان حاكم اسلام، به عنوان خلیفه مسلمین، به عنوان فرمانده لشگر اسلام، به عنوان تنها قطب اسلام در روی زمین و ...

 همه اسلام به وجود أمیرالمؤمنین كه خوب أمیرالمؤمنین واقعی بود، بستگی دارد. باید هم همه اسلام به وجود او بستگی داشته باشد و همین طور هم هست، ولیكن خودش وقتی كه دارد به خدا نگاه می‌كند، ... ما برویم در دل أمیرالمؤمنین، در آن فكرش، در آن مغزای مطالبی كه دارد می‌گوید، آن نیتش، برویم جستجو

 كنیم، غور كنیم، به اندازه سعه خودمان برویم ببینیم چه خبر است، حداقل حداقلش را كه می‌فهمیم و این برای هیچ كس قابل انكار نیست حتّی برای دشمن‌ترین افرادش، ببینید چه می‌خواهم عرض كنم! این نكته برای هیچ كسی تا روز قیامت قابل انكار نیست، آن خلوص علی، آن صدق علی و آن صفای علی برای هیچ كس قابل انكار نیست، حتی برای دشمن‌ترین افرادش، معاویه و عمروعاص، دلیلش؟

 وقتی كه پس از شهادت أمیرالمؤمنین حجر بن عدی می‌رود، بقیه می‌روند در آن جا، حجر بن عدی وقتی كه به شام می‌رود، صعصعه وقتی كه می‌رود، حجربن عدی وقتی كه می‌رود، سایر افراد كه می‌روند، معاویه می‌گوید: از علی برای من بگو، این معاویه چه نیاز دارد به اینكه بگوید از علی برای من بگو؟ تو الآن كه بر اریكه خلافت تكیه زدی؟ تو كه دیگر روی این عرش خلافت نشستی، برای چه می‌گویی از علی برای من بگو؟ برای چه می‌گویی؟ چه می‌گویی؟ آن چه انگیزه‌ای است كه داری؟ داعیه‌ات چیست؟ می‌گوید برای من از علی بگو، چرا؟ چون احساس نیاز می‌كند! می‌داند قافیه را باخته، می‌داند كه خودش آمد و با كلك و نفاق و دروغ بر علی پیروز شد، می‌داند این را، اینها را، همه را می‌داند، عمروعاص با چی آمد بر ابوموسی اشعری غلبه كرد؟ با تقلب، تقلب در چه چیز، تقلب در رأی و در اراده، قرار گذاشته بودند كه هر دو بیایند، او أمیرالمؤمنین را عزل كند؟ این هم معاویه را عزل كند، آن رفت احمق بیچاره گول خورد، دیگر نمی‌داند جلوی او این عمروعاص اول مكار عالم است، او گول خورد، او آمد روی دست به این زد و گفت من آمدم معاویه را به خلافت نصب كردم با دروغ، خوب چه چیزی اتفاق افتاد؟ بدبخت بیچاره، خیلی خوب، حالا علی را آمدند در محراب شهیدش كردند و رفتند، حالا چند سال بعد از علی عمر كرد؟ ده سال، ارزش داشت برای ده سال، شما ده سال پیش یادتان است؟ انگار همین دیروز بود، برای ده سال ارزش داشت كه بیایی به مردم دروغ بگویی؟ بیایی تقلب كنی؟ بیایی فرض بكنید كه مكاری به خرج بدهی، بیایی پا روی حق بگذاری، بیایی با علی مبارزه كنی، جنگ شام راه بیاندازی؟ ارزش داشت ده سال، حالا من می‌گویم صد سال، هزار سال، آخرش كه چی؟ خوب هزار سال، الآن چقدر از عمرمان گذشته، انگار همین دیروز بود، سی سال، چهل سال، پنجاه سال، فرض كنید كه شصت سال، به اندازه یك خیال در ذهن می‌آید و می‌گذرد، درست؟!

 آنی كه می‌خواهم عرض بكنم این است كه أمیرالمؤمنین صفایش را حتی معاویه نتوانست انكار كند، صداقتش را معاویه هم نتوانست انكار كند، وقتی كه حجر می‌رود از أمیرالمؤمنین پیش معاویه حرف می‌زند، این اشكهای معاویه می‌آید. آن به خاطر این است كه مردم بگویند: نه آقا این آدم رئوفی است، این اهل رقّت است، وقتی كه مطالب را می‌شنود متأثر می‌شود!! نه، معاویه دیگر احتیاج به این حرفها نداشت. آن دیگر بر حكومتش مستقر بود و نیاز نداشت.

 یا آن گریه‌هایی كه از مأمون می‌آمد برای شهادت امام رضا، آن چه بود؟ آن واقعی بود، دروغ نبود، آنها دروغ نبود و نظایر این قضایا هست، نظایر این مسائل هست كه حتّی سفاك‌ترین افراد عالم و قسی‌ترین افراد عالم، وقتی در مواجهه با یك مسئله واقع می‌شوند بالاخره نمی‌توانند انكار كنند، نمی‌توانند آن چه را كه در

 واقع می‌بینند همین آن را رد كنند، نسبت به قضیه متأثر می‌شوند ولی در عین حال ادامه می‌دهند. الان هم اگر امام رضا دوباره زنده می‌شد، مأمون، حضرت را به شهادت می‌رساند، خلافت همین است، حكومت همین است، حكومت باید بر اساس دروغ استوار باشد و الا حكومت نیست، باید در حكومت امام رضا به قتل برسد، باید در حكومت أمیرالمؤمنین در محراب شهید بشود، باید در حكومت امام حسن مجتبی را به سم شهید كرد و الا اگر نكند، خودش باید از این تخت پایین بیاید و نمی‌خواهد پایین بیاید، باید امام كنار برود، باید حق زیر پا بماند و باید روی باطل ایستادگی كند تا انسان بتواند و الا نمی‌تواند.

 و لذا تا تاریخ وجود دارد و تا زمان وجود دارد هر كه بیاید به پرونده أمیرالمؤمنین نگاه بكند، اشكش می‌آید، این اختصاص به معاویه ندارد ها، هر كسی ....، این درست است! این كارش درست است. این كارش حق است، این كارش به جا است، این كارش صحیح است، هان؟! آیا أمیرالمؤمنین از جمله حكامی بود كه افراد بیایند در حكومت او و در كارهایی كه می‌كرد آن را مخالف با سنت رسول اللَه و مخالف با احكام بدانند؟ هان؟ حالا در آن زمان هم ندانند الآن چی؟ الآن كه گذشته دیگر، آن زمان گذشته دیگر، ابداً، صاف، پرونده سفید، هیچ نقطه ضعفی در آنجا وجود ندارد، درست؟! لذا با این أمیرالمؤمنین جنگ كردن، جنگ با خدا است، با این علی و در قبال حكم این علی اگر سكوت كردند و كناره‌گیری كردند هم جنگ با خدا است، چه مقابله بكند انسان با آن أمیرالمؤمنین، مقابله با خدا كرده است و چه در مقام مقابله برنیاید و كناره‌گیری كند مثل زبیر.

 زبیر آمد در جنگ جمل گفت نه این طرف، نه آن طرف، غلط كردی! این طرف و آن طرف ندارد! آن طرفش بر باطل است و این طرفش حق است، حق، ح و قاف، چون حق است نمی‌توانی بروی كنار و بگویی نه این ور و نه آن طرف، رفتی كنار! البته بهتر از آن افرادی هستی كه آمدند مقابله كردند و شمشیر كشیدند، در این حرفی نیست، ولی باز زندگی را باختی، باز در صف أمیرالمؤمنین تو را به حساب نمی‌آورند، چرا؟ چون او علی است و چون او أمیرالمؤمنین است، درست؟

 این مرام، مرام أمیرالمؤمنین است، این هم مرام ما، وقتی كه داریم خدا را نگاه می‌كنیم، با آن جنبه واقعی خودمان داریم با خدا برخورد می‌كنیم، واقعی آن است، منتهی ظاهرمان چیست؟ ظاهرمان لباس عوض می‌كنیم، سرمان را تكان می‌دهیم، اوهو اوهو هم می‌كنیم، نمی‌دانم فرض بكنید كه همین حالت خودمان را یك‌خرده می‌زنیم به حالت رقت و دیگر فرض بكنید كه سایر چیزهایی كه بالاخره اهل فن در این مسائل بیشتر كار كردند، روش‌های مختلفی هست برای این گونه مسائل، واقعاً بعضی از اوقات انسان بخصوص در عزاداری‌ها و در دسته‌جات و در روضه سیدالشهدا، در مجالس سید الشهدا، مسائلی را می‌بیند كه واقعاً شرم‌آور است كه یك نفر این طور دارد به عزاداری آنها می‌پردازد، همه كار، دیگر همه اطواری و همه حرف و همه نقل و همه شعر و همه فرض بكنید مسائل و بساط در بیاورد تا اینكه چه بگویند؟! بگویند فلانی، فلانی خوب می‌گرداند، فلانی مجلس را خوب گرم می‌كند، هی، فلانی، فلانی، تو تمام ذهنش فقط فلانی است، تو تمام ادا

 واطوارهایش همه حكایت از آن واقعیت می‌كند كه در چه عالمی سیر می‌كند، بیچاره بنده خدا امام حسین هم این وسط خلاصه مثل گوشت قربانی كه هر كسی یك تكه‌اش را می‌گیرد، این را برمی‌دارد و به نفع خود مصادره می‌كند، امام حسین را به نفع خود مصادره می‌كند، درست؟!

 این نحوه در قبال مسئله قرار گرفتن، چهره عوض كردن است، امام علیه‌السّلام و ولی پروردگار این‌ها با همان چهره واقعی خودشان در این جا قرار می‌گیرند، با همان چهره‌ای كه در درونشان هست و با آن واقعیتی كه احساس می‌كنند و می‌بینند آن واقعیت را و آن حقیقت را و نمی‌توانند از ضمیر خود آن حقیقت را كتمان كنند، نمی‌توانند مخفی كنند، آن عبارت است از بنده‌ای كه در مقام تمرد است، نفسش اقتضای تمرّد می‌كند، نفسش اقتضای مقابله با مولا دارد، نفسش و ذاتش اقتضای لولا عنایت پروردگار، نفسش اقتضای انجام عمل حرام را می‌كند، این نفسی كه قبل از عنایت پروردگار به او دارای یك همچنین تمایلی به شهوات به دنیا، به هواها و هوسها و تعدی‌هاست، آن واقعیت را در درون خود پیوسته همراه دارند، بین خلوت امام و بین جلوت امام تفاوت نمی‌كند، سر سوزنی تفاوت ندارد، یك سر سوزن نیست، چه در یك مجلسی بنشیند كه صدها نفر در آنجا نشسته‌اند دارند حرف امام را گوش می‌دهند، همان حالی را دارد كه در خلوت خودش كه كسی همراه او نیست، و خود او می‌نگرد و به خویشتن خویش می‌اندیشد و خود را صفر می‌بیند و تمام نعمت‌هایی را كه خدا به او داده است همه را به صاحب اصلی برمی‌گرداند، بین این دو مجلس تفاوتی نیست، هیچ فرقی نمی‌كند، هیچ فرق نمی‌كند، لذا صحبت امام یكی است. در خلوت، آهسته با او حرف بزند، با شما یك جور برخورد می‌كند.

 اینی كه داریم اولیاء خدا در كتابهایشان نوشته‌اند وقتی كه با یك شخص می‌خواهید ارتباط برقرار كنید، می‌خواهید جایی بروید، می‌خواهید به او اعتماد برقرار كنید، فقط به مجالس او نروید و نگاه كنید، در خلوتش هم بروید، در سفر با او بروید، چون بالاخره سفر فراز و نشیب دارد، در جایی كه با خلوت خودش است، در جایی كه با دو نفر است، دارد صحبت می‌كند، با یك نفر است، كیفیت خنده‌هایش، كیفیت صحبتش، كیفیت و فراز و نشیب صدایش، اطوارش، اداهایش، تصرّفاتش، خصوصّیاتش، اینها را ببینید، بغل هم قرار بدهید، ببینید آن موقعی كه در جلوی جمعیت است، مخصوصاً اگر با آنها رودربایستی هم داشته باشد و همین طور با آن موقعیتی كه در یك همچنین حالی نیست، ببینید فرق دارد یا ندارد؟! و اگر فرق دارد، چقدر دارد؟ این آن چیزی است كه بزرگان به افراد دستور می‌دادند و خود بنده در ارتباط با این قضیه به نتایج بسیار عالی رسیدم.

 بسیاری از افراد كه در دیدگاه مردم دارای مراتبی از قدس و تقوی هستند، بنده تمام اینها را آزمایش كرده‌ام و تمام اینها راتجربه كرده‌ام و دیده‌ام، نخیر، همه اینها تئاتر بوده، همه تئاتر بوده، محك، محك خوبی است و تجربه، تجربه نتیجه بخشی است كه انسان ببیند آیا آن چه را كه با افراد در ارتباط است، ملكه‌اش شده یا حال است، می‌آید و می‌رود، این چیزها حال است، این مسائل حال است، آقا انسان كه دیگر همیشه نمی‌تواند خودش را بگیرد، ولی بعضی‌ها هستند كه، بعضی‌ها آن چنان دیگر توی تئاتر بازی و فیلم رفته‌اند كه‌

 اصلًا خودشان فیلم شدند، یعنی اصلًا وجود شده وجود ثانوی، این قیافه و اطوار و طرز حرف زدن و حرف زدن ....

 مرحوم آقا می‌فرمودند: ما یك دفعه مشهد مشرف شده بودیم، حرم مشرف بودیم، یكی از آقایان را دیدیم، البته هنوز هم حیات دارند، بالاخره خب این آقایان وقتی كه حرم مشرف می‌شوند تنها كه نمی‌توانند بروند! نمی‌شود! اصلًا زیارت قبول نیست! حتماً بایستی كه یك بیست نفری، سی نفری، دور تا دور، این جوری خلاصه حرم مشرف بشوند، بالاخره یك حساب و كتابی دارد، هر چیزی یك حساب و كتابی دارد، بنده خدا امام رضای ما چقدر هم مظلوم است، خلاصه ایشان حرم زیارتش را كرده بود، با این بیست سی نفر و زیارت مقبوله، بله، بعد ما هم البته این حرفها را بنده دارم می‌زنم! ایشان این حرفها را نزدند. اینها مال ما است. حواشی را خودتان حذف كنید، سانسور كردن و حذف و زوائدش دیگر با خود شما!!

 می‌گفتند: ما رسیدیم و می‌خواستیم مشرف بشویم، می‌خواستیم مشرف بشویم، یكدفعه ایشان گفتند: سلام علیكم، آن علیكش رسید تا كجا، ما هم گفتیم: علیكم السلام، حال شریف چطور است؟ الحمدلله، انشاءاللَه مؤید باشید، از این، خلاصه بگذریم، این مقدارش از ایشان بود، حالا تتمه‌اش را هم دیگر خود شما اضافه كنید، به هر مقدار معرفتی كه دارید و شناختی كه دارید، درست؟!

 می‌گفتند كه ما مشرف شدیم حرم و زیارت كردیم. اتفاقاً در برگشت معلوم شد كه ایشان جای دیگر هم رفتند و بعد، این طور نبوده كه بروند منزل. حالا ایشان یك ساعت جایی توقف كرده، جایی چه بوده وبرگشته، دوباره مصادف شدیم با آن افراد، تا رسیدیم، آقای فلان، آقای فلان، بیا بیا، كارت داریم، همین طوری سلام علیكم، حال شما؟! آن سلامی‌كه اول شما كردید، آن سلام مرجعیت بود، این سلام ما دیگر سلام خودمونی است و سلام عادی و اینها می‌خواهیم بكنیم، سلام درست و حسابی، اصطلاحش درست و حسابی بود، آن سلام اول سلام مرجعیت است، این سلام، سلام عادی و این بایستی كه این طور باشد و خلاصه ایشان از این مسائل هم داشتند،

 امام علیه‌السّلام این طور نیست، امام علیه‌السّلام خلوتش با جلوتش یكی است! امام علیه‌السّلام اگر بخواهد با بیست نفر بیاید با انسان روبرو بشود و برخورد بكند، همان برخورد را می‌كند كه تنها نصف شب، هیچ فرقی نمی‌كند، ولی خدا هم همین طور، دو حال امام علیه‌السّلام و ولی خدا، حال مواجهه با مقتضیات نفس و نفسانی و حال با موقعیت خلاف منویات نفسانی یكی است، چرا یكی است؟ چون خودش را دارد می‌بیند، خودش را دارد احساس می‌كند، خودش را و واقعیت خودش را دارد می‌بیند، نه اینكه ما هم نبینیم، ما هم كم و بیش می‌بینیم. او باور دارد به این دیدن، ما باور نداریم. آن باور مهم است والا دیدن نه، ما هم می‌توانیم می‌بینیم، منتهی به آن مقدار از دیدمان، به آن مقدار هم تكلیف داریم.

 من نمی‌خواهم عرض كنم كه باید دید ما به اندازه دید امام باشد و آن نخواهد شد مگر برای فردی كه‌

 به مقام ولایت رسیده، او خواهد شد، برای او این است، ولی برای ما این مسئله حصّه وجودی و آن مقداری كه ما از این وجود برای خود برمی‌داریم بر حسب تفاوت مراتب نفس مختلف است، یكی صد در صد از آن حصه وجودی را برای خود برمی‌دارد، انگار نه انگار خدایی وجود دارد، انگار نه انگار مبدأ وجودی هست، انگار نه انگار مبدأ فیض و افاضه‌ای است و انگار نه انگار حكمی نازل شده، خوب آنها تكلیفشان معلوم، افراد بر حسب مراتبشان مختلف هستند، بعضی‌ها نود درصد، هشتاد درصد، هفتاد درصد، سی درصد را واگذار می‌كنند، هی می‌آید پایین این مراقبات، این مطالب، این دستورات سلوك، این تهذیب و تربیت هی باعث می‌شود انسان این درصد مراتب وجود را به طرف كه خدای متعال است به آنجا هی بسپارد و هی از خودش كم می‌كند، هی از خودش می‌برد و هی از خودش می‌تراشد تا وقتی كه می‌رسد به یك جایی كه در آن جا می‌بیند حقیقت مطلقه وجودیه، فقط و فقط و فقط و محضاً در یك طرف این ارتباط قرار دارد و در آن طرف دیگر ارتباط صفر است، نمره صفر، یك صفر بزرگ، نه صفر كوچك، صفر، این صفر را امام می‌فهمد، امام معصوم، به آن دیگر باید معصوم بچسبانیم، امام معصوم این مطلب را می‌فهمد و ولی خدا این مطلب را احساس می‌كند، فقط كه امام علیه‌السّلام است می‌داند صفر است؛ ما نمی‌دانیم، ما به خودمان نمره می‌دهیم از صفر گرفته تا صد، بعضی‌ها نمره‌شان صد، ماشاءاللَه هیچ، تمام، دربست مال خودشان است، علم از خودشان است، قدرت از خودشان است، می‌گویند شخصیت از خودشان است، محبتّی كه مردم به آنها دارند از خودشان است، همه كمالات از خودمان است، پدرمان درآمده، رفتیم این همه این طرف و آن طرف، حالا از دست بدهیم؟ ابداً، چنان سفت می‌گیریم كه .....

 یك ككی رفته بود به شلوار یكی، خلاصه این خواب را شب از چشمانش ربود. هی این ور كرد فایده نداشت، آقا درآمد بعد دید نه این طور نمی‌شود، بالاخره به یك انحاء و وسایلی كك را گرفت، هی در دستش گرفت، آن طرف گفت: بابا ولش كن! آن را بكش، بكشم دیگر تمام می‌شود، می‌خواهم نگهش دارم، او را به این آسانی نگرفتم، پدرم را درآورده و خواب را از چشمانم گرفته، همین طوری ولش نمی‌كنم، نگهش می‌دارم تا وقتی كه خلاصه مسئله‌اش ...،

 حالا این افراد رفتند به این مسائل رسیدند، به این مطالب رسیدند، می‌گویند ما از دست بدهیم؟ نخیر، نمره صد برای خودمان می‌گذاریم! و این هم خیال نكنید افراد عادی هستند، حتی معمّمین، اینها نمره به خودشان می‌دهند صد، درست؟

 در این قضیه اتّفاقاً آفتی كه اهل علم را تهدید می‌كند بیش از بقیه، همین مطلب است! اتفاقاً در این قضیه افراد عادی غیرمعمّم و غیرعالم نمرات پایین‌تری دارند و خوشا به حال آنها، جوان‌ها نمره‌هایشان خیلی پایین‌تر از پیرها هست، جوان‌ها، همین جوان‌ها، همین جوان‌ها، هجده ساله، بیست ساله! بیست و پنج ساله، نگاه به ظاهرشان نكنید، نمره‌شان دراینجا خیلی كم است ولی آنهایی كه سن‌ها بالا هستند نعوذ باللَه، نعوذ باللَه، در سنین بالا با اصناف مختلف، نمره صد حرف ندارد، قبول، منتهی چی چی قبول؟ آن جا خیلی كار مشكل است،

 آن جا خیلی دیگر می‌خواهد انسان بتواند این نمره خودش را پایین بیاورد، هی پایین بیاورد، پس چه بهتر كه انسان از سنین جوانی وقتی كه می‌فرمایند: علیكم بالاحداث مال این است! تا وقتی كه جوان و نوجوان است نمره‌اش كم است، می‌تواند همان نمره را در كمی نگه دارد، بعد كم‌كم كم‌كم به صفر برساند و می‌رسد، و به صفر هم می‌رسد. ولكن اگر شخص آمد بالاتر، تعلقات زیاد شد، تمایلات زیاد شد، بندهایی كه به این دنیا بسته، اینها زیاد شد، قوم و خویش‌ها، شهرت‌ای، وای از این شهرت، ای وای از این محبوبیت، ای وای و صد وای از این مطالبی كه غیر از بدبختی برای انسان هیچی نمی‌آورد، وقتی كه انسان به آن جا رسید، نمره رفت بالا، عدد وقتی كه رفت بالا، دیگر پایین آوردنش خیلی مشكل است، خیلی سخت است، لذا می‌گویند از جوانی شروع كنید. جوان در سیر و سلوك الی اللَه شتاب دارد، جهش دارد، جهش دارد، اگر فرض كنید كه افراد بزرگتر و افراد سن بالا، آنها قدم زنان می‌روند، این پرواز می‌كند! و خیلی فرق می‌كند، خیلی تفاوت می‌كند.

 امام علیه‌السّلام در یك همچنین وضعیتی قرار دارد، خود را صفر می‌بیند، حتی نیم هم به خود نمره نمی‌دهد، صفر! همیشه نمره اینها صفر است، صفر صفر! هیچی، مقام الفقر فخری مربوط به این صفر بودن است، مقام عبودیت محضه و مطلقه مربوط به این صفر بودن است، آن مقام فنایی كه از آن تعبیر می‌آورند به انمحاء كلی اسماء و صفات در ذات پروردگار مربوط به این مقام صفر بودن است، یعنی وقتی كه یك شخص به مقام فناء می‌رسد، یعنی آن وقت نمره او شده صفر، اگر بدانید صفر چقدر نمره بالایی است! به عكس آن چه كه فكر می‌كنیم در اینجا صفر به جای صد و صد به جای صفر قرار دارد.

 امام علیه‌السّلام در یك همچنین وضعیتی وقتی كه می‌خواهد دعا بخواند، وقتی كه می‌خواهد خود را در مقابل خدا قرار بدهد، امام با چه حالتی؟! خوب با همان حالت واقعی دعا می‌خواند، با همان حالت صفر بودن با همان وضعیتی كه دارد، پس بنابراین نتیجه‌ای كه برای ما گرفته می‌شود این است كه ما باید این مطلب را روی آن كار كنیم، روی این مسئله باید بیشتر فكر كنیم، روی این حقیقت و واقعیت باید بیشتر بیاندیشیم و این حالت را در خود ایجاد كنیم، وضعیت را در خود ببینیم، راه‌هایی كه ما را به این راه، به این موقعیت می‌رساند، آن راه‌ها را برگزینیم، نیاز نداشته باشیم هی حتماً به ما بگویند و تذكر بدهند، خودمان برویم، خودمان می‌دانیم چه راهی ما را به صفر می‌رساند، معطل نباشیم حتماً دستور از بالا بیاد، خدا حتماً بیاید و در وضعیت خواب بیاید بگوید! خوب انجام بدهیم.

 مرحوم آقا به بنده می‌فرمودند: ما در مسائلی كه مربوط به استاد ما بود، مرحوم حداد و اینها بود، اكثر این مطالب را بنده اصلًا بدون اینكه از ایشان حتّی سؤال كنم، انجام می‌دادم. این طور نبود كه برای هر قضیه و مسئله‌ای ما بلند شویم و پیش ایشان برویم یا نامه بنویسیم: آقا در این قضیه چه كنیم؟ خوب مشخص است دیگر، راه مشخص است، آن هم فرد عالم، به مسائل وارد، به حقایق وارد، خوب می‌داند و آن هم خوب طبعاً

 معلوم است ولی خدا از باطن دارد كنترل می‌كند، خوب او هم اطلاع دارد و آن هم اشراف دارد، اشراف بر نفوس دارد، اینها می‌برند، یعنی اینهایی كه منتظر نمی‌مانند، منتظر اینكه حتماً باید یك مسئله خاصی مطرح بشود عمل بكنند، منتظر اینكه حتماً باید به یك نحوه وبه یك خصوصیتی مسئله به گوش برسد، آن وقت ترتیب اثر بدهند، نه، همان وقت، الآن به نظر من این می‌رسد، این درخواستی كه رفیق من كرده برای نفس من ضرر دارد، تمام شد، حالا رفیق گفت، اگر حالا دلش را بشكنم، چی می‌شود، یا مثلًا این الآن برای نفس ضرر دارد، بگذار كنار آقاجان، این درخواستی كه شده، آقا فرض كنید كه شما این كار را انجام بده، این حساب برسد، آیا با مبانی می‌خواند یا نمی‌خواند دیگر! نرود هی دور بزند، خوب درخواست مؤمنین است، البته معمنین است! با عین است، همزه نیست، یك خُرده غلیظ می‌شود، قضیه نمره برود بالا، همزه تبدیل به عین می‌شود و ه تبدیل به خ می‌شود، درست؟! این مومنین جاهایشان را عوض می‌كنند، هر كه می‌خواهد باشد، باشد! گفتند: این .. تمام، این می‌برد جلو.

 ولی اگر نه، انسان بیاید و شروع كند، توجیه كند، آن موقعیت از بین می‌رود، این مطلبی است كه این فقره دعای ابی حمزه ثمالی این مطلب را برای انسان پیش می‌آورد كه ما در مقام خطاب با عز ربوبی چه موقعیتی داریم؟ در مقام خطاب با پروردگار! و این مقام خطاب فقط اختصاص به سحرهای ماه مبارك ندارد و فقط اختصاص به شبها ندارد، این مقام خطاب با عزّ ربوبی مربوط به لحظه لحظه حیات انسان است، امام سجاد دعای ابی حمزه را فقط برای سحرهای ماه مبارك نفرمودند. امام سجاد حالت ما را در این دنیا بیان كرده است كه ما همینیم، ما اینیم، وضعیت ما این است، وضعیت ما همین است، موقعیت ما این است، عنایت پروردگار شامل حال ما بشود، خوب چه خواهیم شد، عنایت پروردگار شامل حال ما نشود ....،

 مثال زدم برای شما دیگر، مثال چراغ زدم. شما الآن این لامپ را خاموش كنید، الآن خاموش شد دیگر، این مجلس كه خاموش شد چه شد؟ یك لحظه ارتباط قطع شد، تا ارتباط قطع شد یكدفعه همه متوجه یك تغییر غیر متوقع بودند، حالا اگر فرض بكنید كه از اینجا نور نمی‌آمد، دیگر تكلیف چه بود؟ همه جا تاریك، تاریك تاریك، چشم چشم را نمی‌بیند، هیچ مشاهده نمی‌كند، در این زندان‌ها ندیده‌اید؟! نمی‌دانم دیدید یا ندیدید؟ من یك زندانی البته نه در اینجا، فعلًا این جا قسمتمان نشده، در آن خارج از اینجا یكدفعه در لبنان و آن جاها كه دست اسرائیل واینها بود ما می‌رفتیم، یك زندان بود، سلول همان معتقل خیامی‌كه در آنجا هست، ما رفته بودیم، سلول یك در یك، یك متر در یك متر، این بیچاره بدبخت زندانی رامی‌آوردند در یك متر در یك متر، یك روزنه نداشت، یعنی به اندازه یك روزنه، یك سر سوزن. من گفتم من می‌خواهم بروم اینجا احساس كنم، می‌خواهم بروم وضعیت خودم را احساس كنم و رفتم، آنها هم در را از پشت بستند و دیگر زندانی شدیم، دیگر البته خب زود باز كردند. یكی دو دقیقه بیشتر خودم در زدم خودم دو دقیقه بیشتر نگذاشتم طول بكشد دیگر! باز كردند، یعنی در آن جا احساس كردم چه بر سر این بیچاره می‌آید، چه بر سر آن كسی كه در یك همچنین موقعیتی او را قرار می‌دهند كه یك روزنه ندارد، یك روزنه ندارد، تاریكی محض و مطلق، به طوری‌

 كه برای یك بند انگشت نور وقتی كه بیاید له له می‌زند، نفسش به آنجا گرایش پیدا می‌كند، كشش پیدا می‌كند.

 ما وقتی كه نگاه می‌كنیم خودمان همینیم، ما همان ظلمتیم، ولی همین كه یكدفعه یك روزنه باز می‌شود تمام این فضا روشن می‌شود، این روشنایی از كجا آمده؟ اگر بود پس چرا قبلًا نبود؟ اگر این روشنایی مال خود لامپ است، پس چرا وقتی كه قطع بشود این نور را شما دیگر نمی‌بینید؟ چرا دیگر تاریكی محض می‌بینید؟ آن تاریكی ما را همیشه و هر لحظه ببینیم، آن را امام علیه‌السّلام می‌بیند، آن را ولی خدا می‌بیند، همراه با خودش حركت می‌دهد آن تاریكی را نه اینكه حركت بدهد، حركت هست، یعنی آن وجود هست، نیازی به حركت دادن ندارد، نیاز به تذكر ندارد، در وجود امام علیه‌السّلام این همراهی ظلمت و تاریكی و همراهی با فقدان و نقصان و عصیان، این همراهی وجود دارد، تذكر به خودش هم نمی‌دهد، هست، همیشه هست، دعا می‌كند این همراهی وجود دارد، با بندگان خدا صحبت می‌كند در جای خودش، وقتی كه با بندگان خدا صحبت می‌كند صفر است.

 شما وقتی كه با اولیای خدا حرف بزنید، بنده كه خب بودم، سالهای سال با بزرگان بنده بودم، با اینها كه خوب ما حشر ونشر داشتیم، و آن رفقایی كه درك كردند محضر بزرگان و اولیا را، آنها خوب طبعاً از این مسائل اطلاع دارند و این تجربه را دارند كه وقتی ما با آنها حرف می‌زدیم، این صفر بودن را مشاهده می‌كردیم، واقعاً مشاهده می‌كردیم، خلوتشان با جلوتشان یكی بود، تفاوت نداشت، در حالات مختلف و در نوسانات مختلف، اینها از آن مرام و از آن خط انحراف نداشتند، همان خط برای آنها تشكیل دهنده شاخصه آنها بود، شاخصه آنها را همان خط تشكیل می‌داد، این طرف و آن طرف نبودند، این جا است كه انسان خوب بایستی كه ملاحظه كند دیگر، ببینید، وضعیت خودش را با این مسائل باید بسنجد.

 این همان چند دقیقه‌ای بود كه به رفقا وعده دادیم، باز هم چند دقیقه است، دروغ كه نگفتیم!

 یك شخصی بیست و پنج سال سنش بود، زن نمی‌گرفت، خلاصه یك روز به او گفتیم چرا زن نمی‌گیری؟ گفت آقا ما كه همه‌اش هجده سال و چند ماهمان است، هنوز خیلی مانده، درست! خوب! بقیه مسئله را به مجلس بعد انشاءاللَه به آن موكول می‌كنیم.

 راجع به مسائلی كه خوب در پیش است و ظروفی كه در پیش داریم، راجع به آن خدمت رفقا عرائضی داشته باشیم، البته خوب اطلاع دارند رفقا و می‌دانند موقعیت ماه ذوالقعده و همین طور ایام مقابل كه دهه ذیحجه است و می‌دانند كه چقدر در این موقعیت و ظرفیت بزرگان تأكید كرده‌اند!

 در روایات راجع به این ایام، احادیث بسیار معجبی آمده است، اولًا در روزهای آینده روز بیست و سوم ذی قعده روز زیارتی امام رضا علیه‌السّلام است و بسیار بسیار روز مهمی‌است، برای افرادی كه می‌توانند مشرف بشوند، خوب طبعاً توفیق زیارت حاصل می‌شود و برای افرادی هم كه خوب نمی‌توانند، عذر دارند، می‌توانند از راه دور هم زیارت بكنند، عین ثواب تشرف را به آنها خواهند داد.

 بنده خودم از مرحوم آقا شنیدم كه ایشان می‌فرمودند كه برای روز بیست وسوم ذی القعده هر كسی از اولیاء، چه به مرتبه اصطلاحی خودش رسیده، یا اینكه حتی نسبت به آن مطلب، نسبت به آن مرتبه حتی نرسیده است از هر نقطه دنیا خود را به مشهد می‌رساند، این جمله‌ای بود كه بنده از ایشان شنیدم، نسبت به این روز بزرگان و اولیای خدا بسیار اهتمام داشتند و الحمدلله مشاهده می‌شود كه حتّی این قضیه در بین توده مردم هم رواج پیدا كرده، سابق نبوده. سابق خوب فقط خواص از این زیارت مطلع بودند. الآن می‌بینیم نه این خود مردم هم نسبت ...

 البته خوب یك چیز واضحی است كه بالاخره مسئله ولایت خوب یك مسئله‌ای است كه از تخیل و توهم ما خارج است، آن ولایت است كه قلوب را می‌كشاند و نفوس را از باطن می‌كشاند و حسابش با آن چه را كه ما در مقام ادعا هستیم یك قدری تفاوت دارد، یك قدری فرق می‌كند یا آن ولایت، ولایت واقعی امام علیه‌السّلام یا آن چه را كه مطرح می‌كنیم، فرق می‌كند.

 علی كل حال مسئله زیارت امام رضا علیه‌السّلام بسیار مهم است و باز مطلب دیگری را كه من از ایشان شنیدم این بود كه می‌فرمودند برای زیارتی امام رضا علیه‌السّلام، اگر از آن نقطه كره زمین، نقطه مقابل، روی یخ، سینه خیز انسان به مشهد بیاید، كار زیادی نكرده است، این هم عین عبارتی است كه ما ... حالا الحمدلله همه وسایل هست و دیگر این مطلبی است كه باز عین این عبارت را من از ایشان شنیدم.

 و باز مطلب دیگری كه این را خدمت رفقا و تذكر دادیم باید در نظر داشته باشند، كسی كه زیارت امام رضا علیه‌السّلام می‌رود زیارت دیگری نباید در ذهنش باشد، اگر در مسیر را با همین ماشین طی می‌كند، در بین راهها خوب بزرگانی دفن هستند، اولیای خدا دفن هستند، این نباید در ذهنش زیارت آنها هم باشد، فقط و فقط كسی كه حركت می‌كند باید زیارت حضرت در نظر او باشد، بله در موقع مراجعت اشكال ندارد. انسان وقتی كه از مشهد برگردد، در نیشابور امام زادگانی هستند و عطار، آن عارف بزرگ كه مولانا می‌فرماید:

«هفت شهر عشق را عطار گشت‌ \*\*\* ما هنوز اندر خم یك كوچه‌ایم»

 ظاهرا ما هنوز اندرخم یك كوچه هستیم و خوب واقعاً عطّار از عرفای كملّین بوده و به كمال رسیده بوده، عطّار، فریدالدّین عطّار نیشابوری، مرد بسیار بسیار بزرگی بوده و می‌توان او را از كملین به حساب آورد و در فتنه مغول به شهادت رسید و او را به قتل رساندند. و همین طور بزرگان مثل هادی سبزواری خوب در سبزوار و در شاهرود كه چند تا از بزرگان، بایزید بسطامی از بزرگان و اجلّه عرفای بزرگ و شیخ ابوالحسن خرقانی، ایشان هم خوب بسیار مرد بزرگی بوده، در كنار بایزید امامزاده فرزند امام صادق علیه‌السّلام است كه خود بایزید وصیت می‌كند در دهلیز آن مقام او را دفن كنند و به وصیت او در همان حیاط دفن می‌شود، خوب اینها فرض كنید كه از بزرگان بودند، هم در نیشابور هم در سبزوار هم در شاهرود، ولی در موقع رفتن انسان نباید به اینها توجه كند، توجه فقط باید به امام معصوم باشد و غیر از او برای انسان فایده‌ای ندارد و موجب ضرر و كم شدن نصیب می‌شود، نصیب آدم كم می‌شود، سهمیه انسان را كم می‌دهند، بله، در برگشت اشكال‌

 ندارد.

 همین طور در موقعی كه رفقا می‌خواهند به زیارت امام رضا بروند، در هر موقع، مبادا در فصل زیارت موقعی كه می‌خواهید از جای خود حركت می‌كنید، از آن محل اقامت می‌خواهید به قصد زیارت بروید، زیارت بزرگان، مرحوم آق، ا اینها هم در نظر باشد، ابداً، زیارت فقط، باید زیارت امام رضا باشد و بس. بله، اگر رفتید در آنجا و بعد مجال داشتیدو حال داشتید عیب ندارد و بعد انسان سر مرقد بزرگان برود و فاتحه‌ای بخواند و دعایی بخواند و توسل كند، اینها اشكالی ندارد، منتهی دسته جمعی نباید رفت، تك و تنها طوری انسان برود و بایستد در آنجا و ازدحام كند كه در انظار مردم به عنوان یك فرد شخصیتی كه در قبال امام رضا مورد توجه است، همه اینها باطل است، تمام اینها باطل است و قطعاً مورد مخالفت خود اولیای خدا است، فقط و فقط در مشهد امام رضا باشد و بس.

 بعضی‌ها دیدند كه اینها حتی مثلا فرض كنید كه تعمد دارند، دیدم از آن حرم وقتی كه می‌آیند این فاصله‌حرم تا مرقد ایشان را با پای پیاده می‌آیند، پای پیاده ندارد، دلیلی ندارد، در صحن بزرگان با كفش حركت می‌كردند، بله حالا یك وقتی كه فرض كنید كه فرش و اینها انداختند از روی فرش و اینها می‌رود می‌رسد ولی وقتی كه فرش نیست دلیل با پای پیاده نیست! حالا یك وقتی انسان كفشش یك جای دیگر است، حالا حوصله ندارد برود بردارد، عیب ندارد، با این نیت اشكال ندارد ولی اگر بخواهد نیتش این باشد كه بخواهد از این حرم بخواهد خود را به آن جا برساند و چكار بكند، همه اینها تخیلات است و همه اینها باطل است و همه اینها مورد مذمت است، افتخار مرحوم آقا این بود كه می‌فرمودند مرا باید پایین پای امام رضا دفن كنید، این افتخار ایشان بود و كفی به فخراً و نیاز به چیز دیگر هم نیست و لذا نباید در آنجا ازدحام كرد و انسان در آنجا برود، فاتحه بخواند و خلاصه طلب همت كند، همت، انسان وقتی كه به قبور اولیاء می‌رسد، باید از آنها همت بخواهد كه همت را بالا ببرند، آنها همت انسان را، اراده و عزم، عزم انسان را بالا ببرد، آدم خیلی چیزها را می‌داند ولی آنچنان آن كشش را ندارد، آن عزم انجام دادن را ندارد، آن نیت محكم همان طوری كه بواسطه روزی‌اش آن چنان عزم دارد كه به هر قسمی شده صبح از منزل در بیاید و دنبال كسب روزی برود، چون بعداً در موقع مراجعت مورد خطاب و عتاب قرار می‌گیرد، خطاب و عتاب را نمی‌تواند بربتابد، چرا؟! چاره‌ای ندارد، ولی در این مسائل می‌بینیم نه، آن عزم و اینها نیست، باید از این مرقد اولیاء عزم را بخواهد، همت بخواهد.

 من یك وقت نشسته بودم، در كنار صحن نشسته بودم، یك دفعه دیدم كه، گاهی البته نه همیشه، گاهی می‌شود بعد از اینكه زیارت می‌كنیم می‌رویم مثلًا كناری می‌نشینیم، فرض كنید یك ساعتی، نیم ساعتی، روی این صحن‌ها، حجرات می‌نشینیم، یكدفعه دیدیم چند نفر از این خانم‌ها آمدند پیش ما و گفتند: آقا قبر مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودكی كجاست؟ می‌خواهیم برویم، من گفتم: مرقد امام رضا آن جاست. آنها فكر كردند

 ما نشنیدیم، دوباره گفتند ما منظورمان مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودكی است، بنده هم گفتم منظورم امام رضا است، گفتم امام رضا، دیگر فهمیدند قضیه چیست؟ خداحافظی كردند و رفتند. درست!

 وقتی كه انسان می‌آید در آن جا باید امام رضا فقط مورد نظر باشد! فقط او باشد، او، و همه چیز اوست، اگر مرحوم شیخ حسنعلی نخودكی و بالاتر از او و بسیار بالاتر از او امثال عرفای كملین و اینها، خاك پای این حرمند، از فیض این بقعه مباركه است كه آنها ارج و مقامی پیدا كردند و الا اگر آن قضیه نباشد با بقیه افراد تفاوتی ندارند، درست؟! از آن جا این عنایت شده و هر چه هست باید از آنجا باشد و انسان خدای نكرده حتی به قصد استقلال نباید در مزار اینها حضور پیدا بكند، نه، باید ببینید چون این الآن در كنف حمایت امام علیه‌السّلام قرار گرفته، دارد می‌رود، چون مورد عنایت و محبّت او قرار گرفته، او را به سمت خود می‌كشاند، این نكته را بایستی كه حتماً افراد، اشخاص، دوستانی كه وقتی می‌روند این مسئله را رعایت كنند و به دیگران این قضیه را باید تذكر بدهند، خلاصه مسئله، مسئله مهمی‌است و انسان چه خوب است كه حالا كه به زیارت ائمه علیهم السلام و اولیاء خدا مشرف می‌شود، سهم بیشتری را ببرد، سهم بیشتری را ببرد، حالا كه قرار بر این است كه یك نعمتی را تقسیم كنند، چرا انسان كاسه كوچك را در دست بگیرد و با آن ظرفیت محدود برود؟ شما كاسه بزرگ گرفتی به همان مقدار به تو آش می‌دهند، اگر یك دیگ با خودت بردی باز به همان مقدار می‌دهند، تمامی ندارد، مسئله تمامی ندارد، باید در زیارت ائمه علیهم السلام به جای گریه و زاری و در سر زدن، این فهم را باید بالا برد، اینجا بالا برود نصیب بیشتر است، حالا یا گریه می‌آید، حالت ابتهال و توجه و اینها می‌آید یا نمی‌آید.

 یك وقتی با چند تا از رفقا رفته بودیم، مشرف شده بودیم برای عتبات و حرم أمیرالمؤمنین، و آن شخص توقّعش این بود كه حالا وقتی كه به حرم می‌رسد، اولین باری بود كه سفر عتبات مشرف می‌شد، حالا وقتی كه چشمش به گنبد می‌افتد دیگر چنان فریادش به آسمان می‌رود و در سرش می‌زند و غش می‌كند! و آمده بود، هنوز نرسیده، وقتی به نجف رسیدیم آمد پیش من، دیدم خیلی ملتهب است، خیلی آقا، مرا چه شده؟ گفتم: چیه چه خبر است؟ گفت: آقا من اصلًا حالم خوب نیست، حال گریه ندارم، نمی‌دانم چیزهایی در ذهن خودمان تصور می‌كردیم وقتی كه گنبد حضرت را می‌بینیم چه پیدا می‌كنیم!

 تصور كردی وقتی كه چشمت به گنبد می‌افتد مثل یك كبوتر بال می‌زنی؟ افتاد كه افتاد، خوب مگر چی شده؟ داریم می‌رویم! بچه‌های امیرالمؤمنین هستیم داریم می‌رویم پدرمان را ببینیم، دیگر حالا داد و بیداد ندارد، خیال می‌كرد ... اتفاقاً ما آنجا خوش بودیم و می‌گفتیم و می‌خندیدیم و خلاصه شاد بودیم، خوب این هم دیگر از آن حالها درآمد و بعد خیلی برایش جالب بود، خیلی مطالبی برایش روشن شد و خوب در مقابل افراد دیگر با وضع دیگر و با فرهنگ دیگر و با برداشت‌های دیگر هم بودند، افرادی بودند كه خلاصه می‌آمدند آقا در این حرم سیدالشهدا یك نعره‌هایی می‌زدند، خوب چه خبر است؟! بابا! آن نعره‌ها را برو در خانه خودت بزن! این جا چرا داری می‌زنی، حال همه را، توجه همه را می‌گیری، داد، بیداد، هوار، كه چی؟! یعنی چی‌

 شده؟! بعد آن شخص بعثی آمد پیشم گفت: همین آقا را كه می‌بینی دارد این چنین می‌كند، این شخص گفت: همین آقا، نماز صبحش را من می‌روم بیدار می‌كنم و الا قضا می‌شود، حالا خوب است این چیزها؟ این قسم باید رفت برای زیارت و این زیارت، زیارت مقبوله است؟! یا اینكه نه، زیارت باید بر اساس فهم باشد، بر اساس درك باشد، انسان باید از این رفتن‌ها مطالب دیگری را ضمیمه و اندوخته كند به خود، باید وجود خودش را در امام علیه‌السّلام هضم كند، نمره خودش را بیاورد پایین‌تر، خود را در زمان امام تصور كند! خود را در آن موقعیت ببیند، در آن موقع اگر بود چه نمره‌ای می‌آورد؟ این مسائل را باید در نظر بگیرد و آن زیاراتی كه ما می‌خوانیم همه حكایت از این مسئله می‌كند.

 مفاهیم و مطالبی كه در زیارت ائمه است، همه انسان را به همین جا می‌رساند، به همین نقطه انسان را می‌رساند، آدم همین طوری داد بزند، بیداد بكند، اصلًا تو حرم همین سیدالشهدا شما نگاه كنید، یكی شروع می‌كند روضه خواندن، هنوز تمام نشده، آن یكی پشتش را می‌گیرد، دمش را می‌گیرد، تمام نشده آن یكی فرض كنید كه خیلی ... بابا چه خبر است؟! بلند شو برو در خانه‌ات بخوان، حسینیه كه داری، بلند شو برو در حسینیه‌ات بخوان، اینجا چرا، این توجه چرا باید گرفته بشود؟ چرا شما این قدر بی‌فرهنگ هستید كه می‌خواهید آن نعمت و بركت و فیضی كه به یك عده رسیده، از آنها محروم بشود و تمام حواس آنها متوجه داد و بیداد تو باشد؟ آخر چرا؟! و خوب واقعاً این خیانت است كه یك نفر بیاید برود و از بقیه فیض را بگیرد، داد و بیداد ندارد، حال به تو دست داده بلند شو بیرون كربلا، این قدر داد بزن كه بیفتی زمین، خوب است، آن موقع امام حسین هم می‌شنود، داد بزن كه بهتر بشنود، چرا بلند می‌شوی می‌آیی توی حرم، نمی‌دانم جایی كه محل توجه است، محل ذكر است، محل فكر است، آدم اگر آنجا نرود فكر كند پس كی این فرصت به او دست می‌دهد كه از این منجلاب تخیلات و اعتبارات و انانیت‌ها خودش را خارج كند؟ چه جایی بهتر از یك همچنین مقام نورانی و روحانی كه بتواند به كمك بیاید، به كمك انسان بیاید و بتواند انسان را تغییر و تحول بدهد و با این مسائل اینها همه از بین می‌رود، ما در روش بزرگان این مطالب را ندیدیم.

 خوب این هم مربوط به زیارتی حضرت كه بسیار تأكید شده و مطالبی در این زمینه است و بنده یك وقت از مرحوم آقا هم سؤال كردم آیا این قضیه بیست و سوم، جهت این خاصّه زیارتی چیست؟! آیا این كه شهادت حضرت اتّفاق افتاده، كه خوب آن طوری كه معروف است در وقت دیگری است، ایشان نفرمودند و شاید نمی‌بایستی این مسئله را بیان كنند و سؤال ما را پاسخ ندادند. به علت این بیست و سوم، همین طور به نحو اجمال گفتند كه شاید حالا مثلًا بنابر یك قولی بعضی‌ها احتمال شهادت را هم می‌دهند؛ با این كیفیت و طبعاً خوب شاید نظرشان نبوده پاسخ بدهند.

 علی كل حال، یك قضیه‌ای است كه از خود حتی موقع شهادت و موقع ولادت امام رضا علیه‌السّلام مهمتر است، این مقدار مسئله مسلم است.

 ایامی كه خوب در پیش داریم ایام ذی حجه است كه طبعاً روزه مستحب است و بزرگان هم نسبت به مراقبه در این چهل روز بخصوص خیلی تأكید داشتند و بخصوص آن اذكاری كه در این ایام است، اذكار توحیدیه هم در روایات داریم روزی ده مرتبه خواندن بسیار تأثیر دارد و اگر انسان با تدبر بخواند، با فهم بخواند و با معنا، لا اله الا اللَه عدد الیالی و الدهور تا آن من الیوم الی یوم ینفح فی الصور، كه واقعاً اگر توفیق برای شخصی حاصل بشود، حقایق و اسراری را در این دعا خداوند برای او متجلی خواهد كرد، بسیار بسیار دعای عجیبی است و خود بزرگان و اولیای خدا بر خواندن این دعا در ایام ذیحجه مراقبت داشتند و روزی ده مرتبه این را می‌خواندند. بنده خودم یادم است از حضرت آقای حداد رضوان اللَه علیه كه ایشان بخصوص بر قرائت این دعا خیلی مواظبت داشتند، در همین ایام ذی حجه. روزه این ایام بسیار بسیار مهم است و همین طور سایر مراقبات هر چه بیشتر، نصیبت هم بهتر.

 انشاءاللَه امیدواریم كه خداوند ما را بیش از پیش نسبت به مطالب آگاه و توفیق ما را برای رسیدن به این مراتب كه اینها را تا حدودی، بله، به قول مرحوم آقا وقتی كه یك نفر از ایشان سؤال می‌كرد كه فلانی چطور است؟ خلاصه فلانی بله، حضرت ایشان فرمودند: آشه را چشیده، آش را چشیده، این ولش نمی‌كند، حالا ما الحمدلله، همه ما این آش را چشیده‌ایم. خلاصه، این قضیه چیست، چه خبر است؟ گرچه حالا نخوردیم ولی دهان سوز و دهان دوز هم هست، این مسئله‌ای است كه بله، این از آن فلفل‌های خیلی خوب هم دارد و این چیزها، ولی خوب آن فوایدش و آن حلاوتش، آن لذتی كه دارد، آن لذت چیزی است كه هیچ چیز نمی‌تواند در این دنیا و در آن دنیا با این مقابله كند، آن لذت عجیب است، آن لذت همانی است كه زهیر می‌گوید: اگر هزار بار مرا تكه تكه بكنند و بسوزانند دست برنمی‌دارم، او از آنها چشیده و خلاصه از آن چیزها متوجه شده كه قضیه چیست و چه خبر است!

 الحمدلله منت دارند بر سر ما بزرگان و اولیای خدا و لطف پروردگار كه واقعاً این مطالب را بزرگان در اختیار ما گذاشته‌اند. اتفاقاً این را خدمت رفقا بگویم: هر روز كه می‌گذرد من احساس می‌كنم كه، واقع احساس می‌كنم كه از عهده شكر آن لطف بزرگان و كرامت بزرگان ما نمی‌توانیم برآییم، واقعاً ها، واقعاً شما دیدید و احساس كردید، تجربه متابعت از بزرگان را در این مسائل خودتان مشاهده كردید و بالاخره گاهی اوقات برای انسان یك ندامت‌هایی پیدا می‌شود، یك ندامت‌هایی پیدا می‌شود كه ای كاش این كار را می‌كردم! ای كاش آن كار را نمی‌كردم! ولی انسان می‌بیند كه نه، ندامت ندارد باز است، چون عمل كرده به آن چه را كه فرمودند، عمل كرده به آن چه را كه دستور دادند، عمل كرده به آن چه را كه آنها بیان كردند، خیالش هم راحت است، مشكلی هم ندارد و راهش راهی است برای او تعیین شده، قضیه اینها مال چیست، این‌ها مال چیست؟ اینها مال همان كیفیت ارائه مطلب است دیگر، كیفیت ارائه مسئله است والا همین مطلب را كسی دیگری جور دیگری بیان می‌كند و افراد را به دنبال همان می‌برد و یك مرتبه می‌زند بر سر، ای وای! بعد از گذشت مدتها ای وای ما اشتباه كردیم، ما پشیمان شدیم! ولی اگر انسان همیشه به دنبال نه مطلب این و آن بلكه به دنبال مطلب‌

 بزرگان باشد كه پشیمانی دیگر ندارد، اشتباه كردیم دیگر ندارد، درست؟! متوجه عرضم كه هستید!

 اینها مال چیست؟ اینها مال این است كه آنها آمدند راه ما را آسان كردند، ما را از دغدغه درآوردند، بیا دنبال ما، بارت را بیانداز بر گردن ما، بی خیال، راحت، مسئولیت چیست؟ دیگر بر عهده خودشان است، بیا دنبال ما راهت را راحت می‌كنیم، دیگر عذاب وجدان بعد از گذشت ده‌ها سال نداری، دیگر عذاب وجدان بعد از گذشت این مدت نداری، دیگر هی خودت را نمی‌خوری، نمی‌گویی ای وای، از اول همین راه را به نحو آن چه كه مورد رضای حق است پیمودی و مسئله، دیگر برای تو تبعاتی ندارد.

 سایه مبارك حضرت ولی عصر را خداوند بر سر ما مستدام بدارد كه ولی حقیقی و واقعی ما آن بزرگوار است و مرحوم آقا و بزرگان می‌فرمودند كه دعای برای سلامتی آن حضرت و صدقه دادن هر روز را رفقا نباید فراموش بكنند.

1. استطراداً دور ماندن از مطلب [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره النحل (١٦) قسمتى از آيه (٥٣) [↑](#footnote-ref-2)